سمینار مسائل ملی – قومی – متن م. سحر

زبان فارسی یا «ملتِ فارس ؟»

محمدجلالی چیمه (م.سحر)

[illegible] 8 [illegible] [illegible] [illegible]

و قبیله گرایان ایرانی رونق یافته و در کوشش های «فکر» سازی و نظریهء پردازی آنان از اهمیت ویژه ای برخوردار گشته و به نغمهء ناسازِ پرطنین وهیاهویی بدل شده است. تا آنجا که بسیاری از آنان بنیاد تئوری های ایران گریزو تفرقه افکن خود را بر ِتفسیرهای مجعول و مقلوبی از این مفهوم استوار می دارند که بنا بر انگیزه های سیاسی خاص و درجهت منافع و اغراض و امیالِ قدرت های خارجی و برخی دول همسایه طی سالیان دراز ، بیرون از مرزهای ایران تدارک دیده شده و در سرزمین ما پراکنده و ترویج می شود!

این تفسیر از واژه و مفهوم «فارس» می کوشد تا نخست زبان فراقومی ، فرانژادی وفراملی فارسی را به فارسی زبانان ایران امروزی منتسب و منحصر کند و نقش و اهمیت ، فرهنگی و هویت ساز و پیوند بخش ِاین زبان رادر تاریخ درازدامن کشور ما ، درمیان اقوام وتیره های گوناگونِ ایرانی نادیده انگاشته و آن را هم عرض با دیگر زبان ها و گویش ها و خرده زبان های رایج درایران فرا نماید. و بدین گونه فارسی گویان ایران را «ملت» یا «قوم» ویژه ای به نام «قوم فارس» یا «ملت فارس» بنامد، تا از این طریق بتواند به تئوری های دشمن ساخته و زنگار زده ای که ایران را کشوری «کثیرالملّه» می خوانند و مدعی وجود «ستم ملی» ازسوی «ملت ستمگر فارس» برضد «ملت های ستم دیده و متعدد ساکن ایران» هستند، اعتبار بخشد و آن ها را ودر جهت تحقق اهداف آشکار و پنهان و صدساله برخی همسایگان طمعکاربه کار اندازد و برای مطالبات هذیان آلود ِبرخی خردباختگان، یا مزدبگیران سیاسی دستگاه نظری فراهم سازد وهم عنان با برنامه ها و امیال قدرتهای بدسگال جهانی و تحریکات بین المللی ، برای اقداماتِ تفرقه افکن و فتنه انگیزداخلی مشروعیت حقوقی و انسانی تدارک بیند!

از این رو توضیح و تشریح ِ حقیقت این مفهوم و بسیاری ازمفاهیم ِ قلب شده و تحریف گشتهء دیگر، از نظرگاه تاریخی و فرهنگی ، بیش تر ازهمیشه به ضرورتی فوری بدل شده است . خاصه در این زمانهء غوغا و در این ایام ِ سیاه ، که «حکومت ابلیسی فقهای شیعه» (2) ، ایرانیت و هویت و فرهنگ و میراثِ گذشته تاریخ درازدامن ِ کشور ما را بی شرمانه درحلقهء هجوم ِ انواع گرگ ها «به امانِ خدا» رها کرده است.

امیدوارم که دانشوران و محققان اهل فن، چنان که شایسته است دراین زمینه بکوشند ، باشد تا به مدد آگاهی ، خورشیدِ حقیقت از نگاه جوانان این مرز و بوم رخ نپوشد و در میان لای و لجنی که استبداد

دینی حاکم در فضای ذهنی و فرهنگی ایرانیان پراکنده است مدفون نماند و دروغ و دغلی که با هزار تأسف به مذهب مختار ومسلط جامعهء ما مبدل شده است ، به برادری ها و همبستگی های هزاران سالهء اقوام ِایرانی گزند نرساند!

این اصطلاح ِ «فارس» که به مُسامحه یا به عمد به جای «فارسی زبان» به کار می رود، بسیار مورد توجه وعنایت خاص برخی نظریه پردازان بوده و ستون فقرات نظریه ایست که می کوشد تا همهء کسانی را که به فارسی سخن می گویند، زیر پرچم ِ ِ «قوم» یا «ملّت ِ» ویژه ای گرد آورد و آنان را« قوم فارس » یا«ملت ِ فارس» بنامد تا بر اساس ِ آن بتواند گویندگان زبان ها ومتکلمین به دیگر گویش های رایج در سرزمین ایران را در برابر وی قرار دهد و وجود «ملت های ستم دیده» را در این کشور به اثبات برساند! حال آنکه کلمه «فارس»، در تاریخ و در ادبیات ِ فارسی ِ 1100 سالهء ایران ، هرگز به معنای «فارسی زبانان» به کار نرفته است!

در طول قرن ها، سرزمین های ایران و هند و آسیای مرکزی و آسیای ِ صغیر ــ از مرز ِ چین گرفته تا کرانه های شرقی اروپا ــ گاهواره و میزبان و پناهگاه ِ زبان فارسی بوده و طیّ دوران های متمادی و مُستمرّ مردم ِ بیشماری ازاقوام و نژادهای گوناگون به زبان ِ فارسی یا دری متکلّم بوده اند و رفتار و روحیات و فرهنگشان با این زبان گره خورده و در این زبان تبلور یافته است .

همواره و در همهء این سرزمین ها سخن گویان ِ به زبان ِ فارسی را نه «فارس» ، بلکه «فارسی زبان» یا «پارسی گو» نامیده اند! (3)

کلمهء «فارس» در مفهوم ِ سیاسی اش وهمراه با بارتبلیغاتی خاصی که برآن تعبیه شده و رایج کرده اند ، پدیده ای ست نو ظهور که عمری کمتر از صد سال دارد و از دستگاه های تئوری سازی و دفاتر ِ ایدئولوزیک ِ حزب کمونیست ِ شوروی یا ازسوی تاریخ سازان و ملت تراشان ِ نژاد پرست ِ ترکیهء آتاتورکی و نیز پان عربیست های بعثی یا ناصری به منظور ایجاد ِ تفرقه درمیان ِ ملت ِ ایران ایجاد شده و طی چندین دههء گذشته بی وقفه بر ضدّ منافع ِ ملی ِ مردم ایران به کار برده می شود !

این اصطلاح را خصوصاً در مقابل ِ اصطلاح ِ « ترک» قرار می دهند و از «ترک» هم نه ترک زبان، بلکه «قوم ِ ترک» و «ملّت ِ ترک» مراد

می کنند، حال آنکه واژهء «ترک» در ایران به معنای ترک زبان و متکلّم به زبانِ ترکی ست و نه ترک نژاد یا «ملیّت» یا «ملّتِ» ترک (4). بنا بر این، می باید به کاربرد دقیق ِ این واژه توجه کرد و همواره در نظر داشت که کلمهء «فارس» درطول ِ تاریخ ِ ایران ، به دو مفهوم به کار رفته است ، نخست در مفهوم ِ تاریخی اش و آن اشاره به یکی از اقوامِ ایرانِی ساکنِ جنوبِ ایران یعنی قومِ «پارس» است که معرّبِ آن می شود «فارس» و از این قوم ، دو خاندان ِ بزرگ ، در ایران ِ پیش از اسلام به شاهنشاهی رسیده اند ، یکی هخامنشیان و دیگری ساسانیان. (5)

مفهوم ِ مصطلح ِ دوم ، کاربُردِ جغرافیائی ِ این واژه است و آن : منطقهء وسیعی ست که قسمتی ازجنوب و جنوبِ باختری ِ کشورِ ایران را شامل است و تقریباً از یازده قرن پیش از میلادِ مسیح محل سکنای رشید ترین طوایفِ آریایی به نامِ «پارس» بوده و به همین مناسبت به «پارس» یا «فارس» موسوم گردیده است(6) این واژه گاهی به سراسرِ خاکِ ایران نیزاطلاق می شده است. صورتی از این کلمه را که در زبانِ انگلیسی از اصل ِ یونانی گرفته اند ، به جای لغتِ ایران به کار می برند والبته کاربرد رسمی این واژه به جای کلمهِ «ایران» از سوی کشورهای بیگانه ، به درخواستِ دولتِ ایران در زمان ِ حکومت رضا شاهِ پهلوی از رواج افتاده است.

پس «فارس» یا «پارس» ، نه نام یک « ملت» یا یک « قوم» ، بلکه تنها ، نام یکی از استانهای جنوبی ایران است و نیز نام ِ خلیجی است که سرزمین های جنوبی ایران را به دریای عمّان و اقیانوس ِ هند پیوند می دهد. کلمهء «فارس»، هیچگاه به گویندگان و متکلمین ِ به زبان ِ دری اطلاق نشده و هیچ سندِ تاریخی و ادبی ِ معتبری در جهتِ اثباتِ چنین ادعایی نمی توان یافت!

پس فارس یا پارس ، نه نام ِ قومی یا زبانی ِ ساکنین استان ِ جنوبی ایران ، بلکه تنها «نام ِ جغرافیایی ِ» این منطقه است.

هیچگاه تکلم به یک زبان ، از متکلمان به آن زبان ، «ملت» نساخته است (7). این یک قانون کلی است و نمونهء روشن و مشهور آن زبان انگلیسی است که در 5 قارهء جهان در کشورهای گوناگون متشکل از ملت ها و اقوام و نژاد های گوناگون به آن تکلم می شود اما هیچ کس این انگلیسی زبانان را «ملتِ انگلیس» خطاب نمی کند . هندیان (که طی چندین قرن زبان رسمی شان فارسی بود و اکنون انگلیسی زبان شده اند) ، جزو ملت هندند و هنگامی هم که به فارسی سخن می گفتند

هندی بودند. و افریقای جنوبی ها از ملت آفریقای جنوبی هستند و استرالیائی ها و کانادائی ها جزء ملت استرالیا یا کانادا به حساب می آیند!

پس اگر صرفاً تکلم به یک زبان برای ملت شدن ِ متکلمین کفایت می کرد نیمی از مردم ِ جهان امروز انگلیسی می بودند و بخش مهمی از مردم افریقا و کانا دا هم جزو ملتِ فرانسه محسوب می شدند!

در مورد زبان فارسی هم همین طور است . کافی نیست که شما به فارسی سخن بگوئید تا جزء به اصطلاح« ملت فارس» محسوب شوید کما اینکه همین امروزه لا اقل در سه کشورِ دیگر جهان به جز ایران ، زبان فارسی رایج است و انسان های بسیاری به این زبان تکلم می کنند ، اما کسی آنان را ملتِ فارس یا ملتِ ایران نمی نامد ! حدود 150 سال پیش هم زبان ِ فارسی از مرز چین گرفته تا سراسرشبه قارهء هند و از خلیج فارس تا نواحی مختلف بالکان را زیر سیطرهء خود داشت و نه تنها مردم این مناطق به این زبان صحبت می کردند بلکه زبان فارسی، زبانِ فرهنگ و ادب و عرفان و شعرپادشاهان ِ گورکانی (ترک ـ مغول) هند و نیزسلاطین عثمانی روم (ترک) و بیزانس بود اما کسی آنها را ملت فارس نمی نامید و ایرانی هم نمی دانست!

شکل گیری ملتِ ایران بسیار مقدّم بر وجود زبان ها ولهجه هایی ست که در ایران رایج شده یا ناپدید شده اند. زبان ها می توانند مثل گیاهان به مناطق و سرزمین های مجاور بسط یابند و وسیلهء تکلم ساکنان مناطق قرار گیرند، اما جان و روح و آمال و گذشته وآداب و معیشت و فرهنگِ ساکنان را نفی نمی کنند و بر آن خط بطلان نمی کشند.

در همین آذربایجان ِ ما زمانی به زبانِ پهلوی سخن می گفتند و هنوز هم در بعضی از مناطق این خطه آثار و اسناد آن باقی ست. یعنی مردمِ ایرانی ی ایرانی زبان در این منطقه ساکن بودند و براین حقیقت دستکم رساله و دیوان ِ روحی انارجانی و دوبیتی های شیخ صفی الدین اردبیلی جد شاه اسماعیل صفوی ، این نخستین شاعر ترک زبان ایران شهادت می دهند!. اما بعد ها به دلایل تاریخی وسیاسی ، زبان ترکی رواج یافت . اما این زبان مردم ِ ایرانی آذربایجان را از ایرانیتشان تهی نکرد و ای بسا که از ایرانیان ِ دیگر ولایاتِ سرزمین ما ایرانی تر و میهن پرست تر بوده و هستند . دلیل آن هم در جانبازی ها و تلاش های عاشقانه ایست که روشنفکران و مبارزان دلیر آذربایجان در دوران مشروطیت به ظهور رسانیدند . نقش ِ

فرهنگسازان و روشنفکران آذربایجان در همهء زمینه های تحولاتِ اجتماعی ایران به سوی تجدد و آزادی ، نیازی به یادآوری ندارد.(8)

خلاصه آنکه زبان ها به دلایل مختلف سیاسی و جامعه شناختی می توانند بسط یابند و گویندگان خود را در یک سرزمین یا سرزمین های مجاور توسعه دهند و تکثیر کنند. چنین پدیده ای هم اکنون در اطراف تهران، ورامین و کرج در جریان است و بسیاری از هم وطنان ما زبان خود را به نفعِ زبان تُرکی از کف نهاده یا در مسیر تَرک این زبانند.

زبان ها و گویش های دیگری همچون راجی ، تاتی ، فریزهندی یا ابیانه ای ، طالشی و… جای خود را به زبان فارسی یا ترکی می دهند و این پدیده در ارتباط مستقیم با رواجِ شهر نشینی و بسطِ شهرهای بزرگ و کوچ های پی درپی به سوی مراکز تجمع و نیز بسط تولید و سراسری شدن اقتصاد بازار وفراگیر شدن وسائطِ ارتباطاتِ جمعی است که همه آنها پیامد و محصول دنیای مدرن و روابط حاکم بر آن است!

غرض آنکه بسط یا قبض، کاهش یا فراگیری یک زبان در یک جامعه نه تغییراتِ نژادی به بار می آورد و نه تغییراتِ قومی و ملی.

تُرک زبانی به معنای انیرانی یا غیر ایرانی نیست ، همچنان که فارسی زبانی به خودی خود ، معنای ایرانیت ندارد . اما «تُرک بودن» اگر در معنای appartenance یا وابستگی و انتسابِ به «ملت ترک» تلقی شود،غیر ایرانی ست.

آنها که فارسی زبانان را «فارس» می نامند ومراد آنها از این واژه وجودِ «قوم» یا «ملتی» به این نام است ، بی شک غرضِ سیاسی دارند یا نا آگاهانه به دامِ تئوری سازانِ بیگانه افتاده اند! در این تئوری غرض از اطلاقِ واژهء «فارس» به مردمِ فارسی زبانِ جهان آن است که این کلمه را در برابر واژه «ترک» یا «عرب» یا «بلوچ» یا «کُرد» قرار دهند و متکلمین به زبان های ترکی و بلوچی و عربی یا کردی را در ایران تا حد «ملت»ی جداگانه ارتقاء دهند و مطالبهء حق ویژه کنند . یعنی موقعیت و نقشِ زبان مشترک و سراسری و ملی و تاریخی و فرهنگی اقوامِ گوناگونِ ایران یعنی زبانِ فارسی را تا حدِ زبان یکی از« اقوام» یا به قول خودشان «ملت» های ساکن ایران کاهش می دهند و هم غرضِ دیگر زبان ها و

گویش های رایج در کشور ما قرار می دهند تا از متکلمین به این زبان به نام ِ «حق قانونی و دموکراتیک» درخواستِ مطالباتِ ملی تا حد جدایی کنند! این است جوهر و هدف فکری که با تکیه بر تنوعاتِ زبانی مردم ایران مرتکبِ «تئوری ملت سازی» می شود!

پیداست که چنانچه بتوان با تکیه بر تنوع زبانی ، تنوعاتِ ملی ساخت و گویندهء هر زبان و دیالکتی را در ایران ، ملتی جداگانه نامید، مقدمهء اقدامات بعدی که همانا ایجاد «کشور» و«دولت» جداگانه ای ست ، فراهم شده است. کافی است که با سرمایه گذاری روی این تئوری با تبلیغ یا تلقین و تزریقاتِ ایدئولوژیک و با مشوب سازی ذهن ها ، جمعی از ایرانیان را آگاهانه یا نا آگاهانه به دفاع از یک نظریه بی بنیادی کشانید و بدین وسیله از گروه هایی از مردم ایران تأییدیه گرفت. در چنین صورتی می توان به نام ایرانی ِ «مظلوم» (غیر فارسی زبان)از ایرانی «ظالم (فارسی زبان) به مراجع بین المللی نیز شکایت برد، نهاد های مربوط به سازمان ِ ملل و حقوق بشر و دیگر مراجع رنگارنگ طرفدار حقوق «خلق» ها و «ملیت» ها و وهواداران بین المللی اقلیت های جنسی و نژادی و طرفداران حقوق انواع اصناف و گروه های شغلی و اجتماعی و طبقات زحمتکش ِ جهان را به کمک فراخواند، حتی با مأموران سازمان های امنیتی قدرت های جهانی هم پیاله شد و با آنها جلسه کرد و امداد طلبید!

و این همان روندی است که بیش از 80 سال است نخست به کوشش پان ترکیست های میراث خوار امپراطوری عثمانی و سپس بکوشش زرّاد خانه های فکری و ایدئولوژیک تزاریسم سرخ روسی و اکادمیسین های «احزاب برادر» کمونیستی تدارک دیده شده و به وسیله کاسه های داغ تر از آش ایرانی آن ها از قوم پرستان ِ سوسیالیست نمای فرقه چی گرفته تا روشنفکر نمایان «چپِ» استالینیست و دگم گرا (از هر طیف و گرایشی که بوده باشند) در ایران رواج یافته است و متأسفانه هنوز هم ملتِ ما به آن گرفتار است !

پیداست که هنگامی که با انواع ِ تمهیداتِ تئوریک و ایدئولوژیک بر مبنای تحریف تاریخ و قلبِ حقایق فرهنگی و زبانی ایرانیان ، کسانی بتوانند در ساختن ملتِ ناموجودی به نام ِ «ملت فارس» توفیق حاصل کنند و سپس این «ملت» را در جایگاه «ملت ظالم» بنشانند ، در مراحل بعدی خواهند توانست ساکنان ِ ولایات خود یعنی ، ایلات و عشایر و اقوام و قبیله های گوناگون را به نام «ملت» ها در برابر او قرار داده و مطالباتِ خود را تا حد ایجاد دولت مستقل ارتقاء

دهند. زیرا هرجا وجود ملتی به اثبات برسد ، به ناگزیر بر اساس حقوق مسلم انسانی وملی ، چنینِ «ملت» ی می باید از ایجاد دولت و کشور مستقل خود برخوردار باشد ، و چنین خواستی در انظار مردم جهان و مراجع بین المللی کاملا موجه و مشروع می نماید! چرا که ملتی که دارای «دولتِ مستقلِ» نباشد ، ملتی است تحت انقیاد و استیلا که مورد تهاجم «دولت و ملتی غالب» قرار گرفته است و پیداست که یک چنین «ملت» ی بنا بر قوانین بین المللی و بر اساس حقوق بشر و حقوق بازشناختهء ملت ها در تعیین سرنوشت خویش ، خواستِ مشروع و عادلانه ای را از «ملت ظالم» و «کشور سلطه گر» خود مطالبه می کند!

و این است راز اینهمه پافشاری بر این تئوری های بیگانه پرداختهء قلابی و بی پایهء ضد ایرانی که ده ها سال است از سوی دشمنان یا نا آگاهان یا مسحور شدگان ِ فکری و ایدئولوژیک در ایران تبلیغ و ترویج می شود!

و درست به همین دلیل است که دشمنان ایران همواره به دنبال «ملتی غالب» و سلطه گر به نام «ملت فارس» گشته و همچنان می گردند! زیرا وجود چنین ملتی – اگر پیدا شود – به خواست های جدایی طلبانه مشروعیت و حقانیت بین المللی می بخشد و این است راز سماجت برخی پان تورکیست ها و پان عربیست های ایرانی نما برای یافتن و جا انداختن مفهومی به نام «ملت فارس» یعنی ملتی که به شهادت سراسر تاریخ ایران و تاریخ زبان ِ فارسی هرگز در هیچ نقطهء این کرهء خاکی یافت نشده و نخواهد شد!

خلاصه این که : دشمنان ایران برای آن که پروسه وپروژهء ملت سازی و ملت تراشی خود را به سرانجامی برسانند به طرفِ اول معادله، یعنی به وجود «ملت غالب» نیازمندند ، از این رو واژهء «فارس» را که نخست به معنای فارسی زبان به کار برده بودند ، به جای «قوم» فارس و سپس «ملت» فارس می نشانند و در برابر اقوام و «ملل» دیگر قرار می دهند تا این به اصطلاح «حق» خود را از وی مطالبه کنند. حال آن که درسراسرایران زمین هیچ قوم وملتی به نام قوم و ملت فارس وجود خارجی ندارد. آنچه وجود دارد یک زبان ملی و مشترک سراسری بسیار عزیز است به نام زبان پارسی یا دری یا پارسی دری که به هیچ قوم یا ملت و نژاد و تبار و ایل و قبیلهء خاصی در این سرزمین تعلق ندارد و احدی در این سرزمین – حتی اگر این شخص ، جنابِ خواجه حافظِ شیرازی باشد – حق ندارد آنرا تنها به خود یا قوم و تبار یا ایالت و ولایتِ خود منتسب و منحصربداند. این زبان

، زبان ملی ایرانیان است از هر طایفه و نژاد و تباری که برخاسته باشند.این زبان محمل یا (véhicule) یک فرهنگ بزرگ بشری ست . زبان فرهنگ و روح و عاطفهء چندین قرنی ملت ها و اقوامی ست که در سراسر شبه قارهء هند و آسیای میانه تا مرز چین و ختن و آسیای صغیر تا نواحی شرقی اروپا زیسته اند و بدان روح پرورده ، عشق باخته و عاطفه ورزیده و نیایش کرده ، فرهنگ ساخته و جان و جهان و هستی خود را به آن بیان کرده ، هویت خود را به آن بخشیده و از آن اخذ کرده اند، حتی اگر زبان مادری شان زبانِ دیگری می بوده است! (نخستین و قدیمی ترین شرح بر دیوان ِ حافظ شیرازی ، نوشته سودی ست که یک بوسنیاک از اهالی اروپای شرقی ست . نخستین فرهنگ زبان فارسی یعنی فرهنگ اسدی طوسی در نخجوان از ولایات اران و آذربایجان تدوین شده و آخرین فرهنگ زبان فارسی یعنی «فرهنگ سخن» حاصل زحمات 40 سالهء یک استاد آذری نسب اهل زنجان یعنی دکتر حسن انوری ست).

بنا بر این کسانی که به عمد و آگاهانه قصد دارند که زبان فارسی یعنی زبان شمس تبریزی و مولوی بلخی و بیدل دهلوی و فرخی سیستانی و سعدی شیرازی و نظامی گنجه ای و ظهیر فاریابی و سنایی غزنوی و منوچهری دامغانی و رودکی سمرقندی و سیف فرغانی و عطار نیشابوری و کمال خجندی وخاقانی شروانی وفردوسی طوسی و جمال الدین اصفهانی و صائب تبریزی و خواجوی کرمانی وحزین لاهیجی و کلیم کاشانی را هم عرض با زبان ها و گویش ها و دیالکت های دیگر رایج در سرزمین ایران قرار دهند ، پیش و بیش از آن که دغدغهء دموکراسی یا برابری داشته باشند از ایران و ایرانیت دل خوشی ندارند و روح خود را به عمد ، یا غیر عمد یا در اثر جاذبه های ایدئولوژیک یا سیاسی خاص ، به بیگانگان فروخته اند!

زبان مادری همهء ایرانیان – از هر تبار و با هر گویش و زبانی که باشند – بسیار ارجمند است و می باید در یک ایران ِ آزاد و دموکراتیک زمینه های رشد و شکوفائی فرهنگی و ادبی خود را بیابند و به سهم خود در غنای فرهنگ ایران بکوشند زیرا بخشی از میراثِ ملی این سرزمین اند. اما تاریخ ایران خواسته و حکم کرده است که زبان فارسی چتر و سرپناه همهء ساکنان این سرزمین و رشتهء پیوند همهء دل ها و همهء جان ها در سراسر ایران باشد. درمیان همهء گویش ها و زبان های ایرانی وغیر ایرانی که در این سرزمین رایج بوده اند ، این وظیفه یا موهبت ، از سوی تاریخ به زبان فارسی دری محول یا ارزانی شده است!

می گویم از سوی تاریخ و نه از سوی یک قوم یا یک سلسلهء شاهی.

این زبان ، رشد و شکوفایی خود را در طول تاریخِ 1100 سالهء خویش مرهون ِ زمینهء مساعدی است که در دربار شاهان ِ ترک تبارِ ایران یافته بوده است و نیز دربار پادشاهان ِ ترک تبار آسیای صغیر و نیز دربارپادشاهان ترک و گورکانی تبار شبه قارهء هند. این زبان هرگز به ضرب شمشیر قوم یا ایل یا ملتی جهانروایی و عظمت و شکوه خود را به دست نیاورده است و احدی از اقوام و تیره های گوناگون به تنهایی مدعی یا میراث دار آن نیست. تاریخ ایران و هند و آسیای صغیر و آسیای میانه مقرر و مقدر داشته است که این زبان نقش منحصر به فردی بیابد و به رشتهء پیوند اقوام و تیره های گوناگون مبدل شود. تنها موهبتِ مشترکی که تاریخ نصیب همهء ما ایرانیان کرده است همین زبان فارسی است که در انحصار هیچ فرقه ای قرار نمی گیرد و رنگ و زنگ هیچ مذهب و هیچ ایدئولوزی بر آن نمی نشیند و موجباتِ تفرّق ما را فراهم نمی کند.اکثریتِ مطلق ِ بزرگان ادب و عرفان ما در فضای فرهنگی و عاطفی و اعتقادی مذهب تسنن به این زبان سخن گفته و نوشته اند. در میان آفرینندگان ِ فکری ما منتسبین به تشیع نیز بوده اند ، همچون ناصرخسرو فاطمی یا فروسی (به قولی) علوی همچنان که دهری و لاادری همچون خیام و تکفیر شدگانی همچون سهروردی و عین القضات و مهر ارتداد خوردگانی همچون رازی تا برسیم به دوران متأخر که در آن فرقه ها و نحله ها و گرایش های فکری و فلسفی گوناگون ، از طاهرهء قرة العین بابی گرفته تا تقی ارانی مارکسیست و کسروی تبریزی منتقد دینی و مصلح اجتماعی و بسیار کسان دیگر. این آفرینندگان فکر و فرهنگ و ادب و عرفان و فلسفه همهء گرایش ها و صبغه های اعتقادی و سیاسی و ادبی راحول ِ یک ستون و زیر یک خیمهء واحد به نام زبان فارسی گرد آورده و به ما و معاصران ِ ما ارزانی داشته اند. این ویژگی و این کیفیتِ ممتاز تنها در زبان فارسی ست که ما ایرانیان را به ایرانیتمان هشیار و آگاه می سازد. ما ایرانیان از هر دین و آئین و مرام و فرقه و نحلهء فکری یا سیاسی که بوده باشیم ، بخواهیم یا نخواهیم خود و همراهان خود و هم رایان ِ خود را در این عنصر معظم باز میبابیم . تنها این عنصر یگانه است که بی هیچ احساس غبن یا احساس ِ غربتی ما را به یکدیگر پیوند می دهد. ازهر تبار و نژاد و زبان و گویشی که بوده باشیم!

وجود چنین کیفیتِ تاریخی و روانی در زبان فارسی ست که هر ایرانی را متقاعد می کند تا این زبان را نیمی از وجود و هویت خود پندارد. همین کیفیت است که به دانش آموز یا دانشجوی ایرانی اطمینان می بخشد که هیچ قوم و تبار بیگانه ای اورا پشتِ نیمکت

های درس ننشانده است تا آیندهء تابناک و موفقیت های علمی و ادبی یا فنی را با زور و جبر براو تحمیل یا به وی تزریق کند! این کیفیتِ منحصر به فردِ تاریخی است که با حضور در زبان فارسی ، به دانشجوی آذری تبارِ ایرانی آرامش و خلوصی ارزانی می دارد تا به یمن آن خود را در کنار شمس وقطران و صائب و مولوی و خاقانی و نظامی و سهروردی وکسروی و ارانی و آخوندزاده و طالبوف و ساعدی و بهرنگی و شهریار ببیند و صادقانه مطمئن باشد که او به زبان ملی و زبان پدران خود دانش و ادب می آموزد تا در فردای زیباتری کشور خود را اداره کند و ملت خود را به سربلندی و سعادت رهنمون گردد.

همین کیفیتِ کیمیاگونه است که بلوچ و کرد و گیلک و عرب زبان و طالشی و راجی و ابیانه ای ایران را قوت قلب می دهد و این احساس درونی را ارزانی می دارد که گویش ها و زبان های مادری او یک ارزش و دارایی بر افزون و ارجمند اند ، اما با زبانِ ملی او و با زبانِ مشترک فرهنگی و پیوند بخش او یعنی با زبانِ حافظ و خیام در تناقض یا خدای نکرده در دشمنی نیستند.

همین کیفیتِ کیمیاگونه است که به زبان فارسی یک بُعد شکوهمند نمادین می بخشد تا هر ایرانی- برخاسته از هر تبار و ایل و نژاد و گویندهء هر گویش و زبانی که باشد – آن را همچون «مامِ وطن»، جانپناه و روح پرور خود بداند و عواطفِ انسانی و گیرودار های وجودی و بشری خود را با او درمیان نهد و از طریق او بروز دهد و در جستجوی آزادی و رستگاری و کمال انسانی باشد!

باری ، در این زبانِ فارسی دری کیمیائی ست که هر ایرانی – بیرون از تنوعات و رنگارنگی های فکری و قومی و فرهنگی و تباری یا زبانی – می باید به تساوی و به نحو تمام و کمال از آن برخوردار باشد و در این سخن هیچ شائبهء ملی گرایی افراطی نیست چرا که موقعیت و نقشی که گذشتِ روزگاربه این زبان محول کرده آنچنان صافی و روشن است که عبارات و عنوان ها و مارک های حاصل از نظریه پردازی ها و گفتمان سازی های دورانِ جدید به سختی قادر است تا آن را به زنگاری بیالاید یا بر آن غباری بنشاند!

زبان فارسی نجات بخش ماست چرا که نجات بخشان این سرزمین راز بقای ما را و راز سعادت انسان ایرانی را به کلمات و عبارات و نغمه ها و سرود های آن سپرده وبرای ما به ودیعت نهاده اند. ما در این زبان است که انسان ایرانی خود را باز می یابیم و رشته های پیوند

و یگانگی خود را مستحکم می گردانیم.

در این زبان است که از مرز ملی فراتر می رویم و به زبان مولوی از جمادی و نامی و حیوانی می میریم و به آدمیت می رسیم و هومانیسم ِ شرقی را که پدران ما قرن ها پیش از جهش ِ فرهنگ اروپایی و دوران روشنگری مغربی به بشریت عرضه کرده بودند، باز می یابیم و بنی آدم را اعضای یک پیکر می بینیم و بر قوم گرایی و قبیله پرستی و نژادگرایی که بازماندهء دوران های غارنشینی و کودکی بشر بوده و منشاء و خاستگاه همه گونه فاشیسم ، چه ازانواع مدرن و چه از نوع عقب مانده و عهد بوقی آن است خط بطلان می کشیم.

به یمن همین کیفیت ِ کیمیاوار است که می توانیم نخست «ملت ایران» باشیم ، بی آنکه تعلقات قومی و تباری و زبانی خود را به کناری نهیم و نیز در این «ملت» ایران بودن ، نظر به جهان انسان داشته باشیم و خود را برای نزدیکی و همدلی و هم سخنی با «ملت ِ» بزرگ تری که همانا سرنشینان این کرهء خاکی – یعنی تنها سرپناه و تنها سفینهء انسان های معلق در فضای لایتناهی ست آماده کنیم. نخست «ملت ایران » باشیم تا به نام «ملل» و «اقوام » و «تیره ها» و «نژادها » باهم نجنگیم و هابیل وار برادر خود را نکشیم و همچون فرزندان یعقوب ، یوسف خود را به زر ناخالص نفروشیم. تا در این آزمون برای یافتن و عرضه داشتن و اعتبار بخشیدن به نقاط اشتراک خود و دیگر ابناء بشر و دیگر آحاد انسانی بکوشیم و دوستی و دوستداری و نیل به آدمیت را بیاموزیم و تجربه کنیم.

زبان فارسی برای ما ایرانیان دارای چنین کیفیت کیمیاگونه ای ست. باید به ارزش چنین گوهری پی بُرد و از آن در راه سعادت انسان های سرزمین خود سود جست. رشد فکر دموکراسی و آزادی خواهی با توسعه و درخشش و شکوه زبان ملی ما ایرانیان ، یعنی با زبان دری همسو و هم آواز است و در تناقض و تقابل نیست.

دریافتن ِ این نکته ، ما را تا ابد، از شرّ تزریقاتِ به زهرآلودهء ایدئولوژیک شبه چپ یا شبه فاشیستی مصون خواهد کرد.

با استالینیزم ، پان عربیسم ِ (صدامی یا ناصری) ، پان تورکیسم و دیگر پان ها برای همیشه قطع رابطه کنیم تا به پاس نجات خویش و فرزندان خویش از کژراهه ها به در آمده و در مسیر کمال بخش و مطمئنی گام برداریم .

و در یک کلمه ، کلید فروبستگی های برخاسته از تنوعات بومی و

قومی و فرهنگی ایران را در دموکراسی و آزادی بجوئیم! چرا که بازهم به زبان مولانا : **چون که صد آمد ، نود هم پیش ماست.** و صد همان دریایی ست که مولوی از آن سخن می گوید:

همان مقصدی که دست کم صد و پنجاه سال است که همهء ایرانیان را ، از هر تیره و تبار و از هر زبان و گویش و از هرنژاد و رنگ که بوده اند رهسپار خود کرده و به سوی خود دعوت کرده است : آزادی و دموکراسی :

من نسازم جز به دریایی وطن

آبگیری را نسازم من سکن

آب بیحد جویم و ایمن شوم

تا ابد در امن و د ر صحت روم !

و ایران آزاد و خوشبخت دریای ماست و آبگیرما می تواند تمثیل شاعرانه ای از شهر ها و ولایات و اقوام و ایل و قبیله ها ی ما باشد!

شاید ماهی سیاه کوچولوی صمد بهرنگی این معلم فداکار آذربایجانی ما هم هنگامی که آبگیر و جویبارقبیله و تبارخود را به قصد رسیدن به دریا ترک می گفت ، با این شعر مولوی آشنا و هم سخن شده وپیش از آغاز سفر بارها آن را با خود زمزمه کرده بود!

و به جاست و بسی زیباست که ما نیز با ساز دل و نوای ضمیر و وجدان خود زمزمه کنیم و همراه و متفق به سوی دریای آرمانی خود پوییم!

چنیـــن

باد!

محمـــــد

جلالی چیمه (م. سحر)

تحریـــر:

پاریس اکتبر 2005

انتشار: می 2006

یادداشت ها :

1 ـ

هرجا که این واژهء «چپ» در گیومه «» نهاده می شود ،مقصود چپ مستقل و وطنخواه ایران نیست بلکه مقصود آن دسته از جریانات سیاسی جناح چپ ایران است که به دلائل وابستگی مطلق نظری و فکری یا به دلائل دیگر، همواره در این دوران 80 سالهء تاریخ معاصر، دانسته یا نادانسته منافع «کشورهای برادر» را بر منافع کشور خود مقدم شمرده اند!

بخشی از این «چپ» دگماتیک ، پس از فروپاشی شوروی ، اندک اندک زمینه های فکری قوم گرایی و نژادپرستی عقب ماندهء قبیله ای رادرخود تقویت کرده و با حفظ رسوبات ذهنی وایدئولوژیک ِ پیشن ـ متأسفانه ـ به طور کامل به جرگهء قبیله گرایان و نژاد پرستان قومی ایران پیوسته است !

2 ـ

ابلیس فقیه است ، اگر اینان فُقها اند!

ناصرخسرو

3 ـ

پارسی گوییم هین تازی بِهِل

هندوی آن تُرک باش از جان و دل

مولوی

و مولوی این بیت را در قونیه یعنی در آسیایِ صغیر یا روم ِ شرقی بر زبان آورده است !

ودر جای دیگر می گوید:

پارسی گو ، گرچه تازی خوشتر است

عشق را خود صد زبان دیگر است

بوی آن دلبر چو پرّان می شود

این زبان ها جمله حیران می شود!

و حافظ این ابیات را درشیراز سروده:

ترکان ِ پارسی گوی بخشندگان ِ ءُمرند

یارا تفقدی کن پیران پارسا را

شکّر شکن شوند همه طوطیان ِ هند

زین قند ِ پارسی که به بنگاله می رود !

واین بیت بسیار مشهور را فردوسی در طوس یعنی در یکی از ولایاتِ خراسان به زبان آورده است نه در استان ِ فارس :

بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

و نیز در جای دیگر شاهنامه و باز هم در ولایتِ طوس ِ خراسان می گوید :

بفرمود تا پارسی ِ دری

نبشتند و کوتاه شد داوری !

وسعدی در کتاب گلستان خویش که آن را به پادشاهی ترک نژاد و ترک زبان هدیه کرده است در یکی از داستان های باب ششم این کتاب می نویسد:

«با طایفه دانشمندان در جامع دمشق بحث همی کردم که جوانی درآمد و گفت: دراین میان کسی هست که زبان پارسی بداند؟»

مولوی در آن تمثیل مشهورخویش گفت :

فارسی و ترک و رومی و عرب

جمله با هم در نزاع و در غضب

فارسی گفتا کزین چون وارهیم

هم بیا کاین را به انگوری دهیم

الی آخر

در این ابیات مراد مولوی از فارسی ایرانی فارسی زبان است . وی این سخن فارسی را در قونیه از شهرهای آسیای صغیر یعنی ترکیهء امروزی بر زبان آورده است!

و باز :

من آنم که در پای غوکان نریزم

مر این قیمتی دُرّ ِ لفظِ دری را!

لفظِ دری همان سخن ِ فارسی ست و ناصر خسرو این سخن را در تبعیدگاهِ خود در درّهء یُمگان که ناحیهء دور افتاده ایست در آسیای مرکزی بر زبان آورده است و نه درشیراز !

ناصر خسرو همچنین در سفرنامهء خود می گوید:

«من در همهء سرزمین های «پارسی گویان » شهری نیکوتر و جامع تر و آبادان تر از اصفهان ندیدم.»

و نیز این بیت در شیراز بر زبان سعدی جاری شده است :

چو آب می رود این پارسی به قوّت طبع

نه مرکبیست که از وی سبَق بـَرَد تازی

و نیز نظامی در سببِ نظمِ لیلی و مجنون که به سفارش پادشاهِ ترک تبار و ترک نژاد ، شروانشاه اخستان بن منوچهر می سراید از زبانِ وی می گوید:

شاهِ همه حرف هاست این حرف

شاید که سخن کنی در او صرف

در زینتِ پارسی ز تازی

این تازه عروس را طرازی

ترکی صفتی وفای ما نیست

ترکانه سخن سزای ما نیست

و نظامی این ابیات را در قرن ششم هجری در گنجه از ولایاتِ ارّان و آذربایجان یعنی شمالِ غربیِ ایران می سراید و نه در جنوبِ ایران یعنی در استانِ فارس !

4 ـ هنگامی که یک ایرانی به ایرانیِ دیگر می گوید : « فلان کس تُرک است» یا « با یک ترک عروسی کرده است»، هرگز به ملیت آن شخص نظری ندارد ، چرا که ایرانی بودنِ او بر وی مسلم است ، و مقصودِ او از این عبارت تنها اشاره به تُرک زبان بودنِ شخصِ موردِ بحث است ، نه چیزِ دیگر !

سعدی در شکوه از یارِ ترک زبانِ خود می گوید:

نگفتمت که به ترکان نظر مدار ای دل؟

چو تَرکِ تُرک نگفتی تحملت باید!

و مولوی خوش رنگی را که کنایه از زیبارویی‌ست خاص ترکا ن میداند :

پیش تُرک ، آئینه را خوش رنگی است

پیش زنگی ، آینه هم زنگی است!

و شاهد مثال های فراوان دیگری در وصف زیبا رویی ترکان می توان آورد که در اغلب موارد ، مقصود از آن یار زیبا روی شاعر جمال پرست فارسی زبان ایرانی است.:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

و می بینیم که ترک می تواند شیرازی هم باشد و لزومی ندارد که از تبریز یا زنجان یا باکو یا اسلامبول باشیم تا ترک نامیده شویم . و تنها توجه به این بیت بسیار مشهور حافظ کافی ست تا نشان دهد که در سراسر ایران کلمهء « تَرک » به معنای ترک زبانیست و نه ترک نژادی ، و آن ترکی که حافظ و سعدی و مولوی نظامی و دیگران در اشعار وغزلهای عاشقانه و عارفانهء خود از اوسخن می گویند با ایرانیت منافات ندارد و هرگز در برابر ایرانی قرار نمی گیرد بلکه عین ایرانی و از هر ایرانی ایرانی تر است!

ابیات و اشارت به ترک و ترک زبانی به مفهومی که گفته شد در شعر فارسی فراوان است و ما به همین چند بیتی که از حافظ و سعدی و مولوی آوردیم بسنده می کنیم.

5 ـ رک. لغتنامه دهخدا ، ذیل واژهء پارس و پارسیان

6 ـ

برای واژهء پارس و فارس از شاعران بسیاری می تواند شاهد مثال آورد ، اما ما در اینجا تنهابه سرشناس ترین نمایندگان ِ این ناحیه یعنی سعدی و حافظ مراجعه و چند بیت از زبان آنان نمونه خواهیم آورد :

ازسعدی :

سر می نهند پیش ِ خطت عارفان فارس

بیتی مگر ز گفتهء سعدی نوشته ای

اقلیم پارس را غم از آشوب دهر نیست

تا بر سرش بود چو تویی سایهء خدا

و این «سایهء خدا» کس ِ دیگری جز یک پادشاه ترک زاده و ترک تبار و ترک نژاد از اتابکان ِ فارس

به نام ابوبکرسعد بن زنگی نیست! یعنی پادشاه ترک زبان و ترک نژادی که سعدی شیرازی ـ این بزرگترین نماینده فرهنگ و زبان فارسی ـ نام ِ «سعدی» را از او گرفته است!

و تنها این یک مثال کافی ست تا پیوند ریشه دار و بنیادین زبان فارسی و قدرت شاهان ِ ترک تبار ایران را به ما و معاصران ما

یادآوری کند!

وباز هم ازسعدی :

در پارس که تا بوده ست ، از ولوله آسوده ست

بیمست که برخیزد از حُسن ِ تو غوغایی !

اگر تو روی نپوشی بدین لطافت و حُسن

دگر نبینی در پارس پارسایی را

فتنه در پارس برنمی خیزد

مگر از چشم های فتّانست

و در بیت ِ زیر سعدی از تُرک یغما گرِ خراسانی سخن می گوید که به قصد یغما به پارس آمده است.

و می بینیم که برخلاف ترکِ مشهورِ حافظ که شیرازی بود ، یغماگری ست از خراسان. و معمولاً یغماگری ترکان در غزلیات فارسی از نوع یغماگری های دل و دین است و مراد معشوقان ممشوق و زیبارخان دلفریب و عاشق کش است.

آن کیست کاندر رفتنش صبر از دل ما می بَرَد

تُرک از خراسان آمده ست ، از پارس یغما می بَرَد !

و نیز :

پارس در سایهء اقبال اتابک ایمن

لیکن از نالهء مرغان چمن غوغا بود

(به گفتهء سعدی ، در سایهء اتابک ، این پادشاه ترک و ترک زبان روزگار سعدی ، پارس در امنیت و آرامش بود.)

تا تو منظور پدید آمدی ای فتنهء پارس

هیچ دل نیست که دنبال نظر می نرود!

بلای عشق تو نگذاشت پارسا در پارس

یکی منم که ندانم نماز چون بستم !

دعای صالح و صادق رقیب جان تو باد

که اهل ِ پارس به صدق و صلاح ممتازند

اگر نه وعدهء مؤمن به آخرت بودی

زمین پارس بهشت است گفتمی و تو حور

ودر بیتِ زیر، اثر طبع سعدی را مردم صاحبدل از منطقهء پارس به تاتارستان و مرز چین به ارمغان می برند. سخنی که خود به تنهایی و به جادوی روانی و زیبائی اش در بسیطِ زمین انتشار می یابد و جهانگیری اش نیازمند به ضربت شمشیر هیچ یورشگر جهانسوز یا غازی دین گستری نیست! درست همچون قند پارسی حافظ که طوطیان هند را در بنگاله شکر شکن می کرد:

آهوی طبع بنده چنین مشگ می دهد

کز پارس می برند به تاتارش ارمغان

بیهوده در بسیط زمین این سخن نرفت

مردم نمی برند که خود می رود روان!

و اکنون چند مثال از حافظ :

آب و هوای فارس عجب سفله پرور است

کو همرهی که خیمه از این خاک برکنم ؟

و نیز:

عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ

بیا که نوبت بغداد و فتح تبریز است!

اگر از وجود صائب و بسیاری از بزرگان شعر در تبریز هم بگذریم ، تنها وجود ارجمندِ شهریار، این غزلسرای بزرگ معاصر ایرانی که نزدیک به پنجاه درصد از غزلهای حافظ را تضمین کرده و آنها را مدل و سرمشق خود قرار داده کافی ست تا تبریز، این شهر فرهنگ و مقاومت و آزادیِ ایران زمین را فتح شدهء حافظ شیرازی بدانیم !

ونیز

سینه گو شعلهء آتشکدهء فارس بکش

دیده گو آب رخ دجلهء بغداد ببر!

پس از این مثال هایی که آوردیم بدنیست در همینجا ذکر شود که این واژهء «فارس» ضمناً غلط مصطلحی ست که مردم ایران آن را به جای فارسی زبانان به کار می برند و یکی اززمینه های مساعد جهت بهره وری های ایدئولوژیک و سوء استفادهء مغرضین سیاسی ، (در ایران و خارج از ایران)، وجود و رواج همین غلطِ مصطلح است که کار تخلیط و سفسطه را بر آنان آسان تر کرده است!

از این رو می باید به این نکته بسیار توجه داشت و متکلمین به زبان فارسی را همچون حافظ و سعدی و مولوی و فردوسی «فارسی گو» یا «فارسی زبان» نامید و نه «فارس» که نام منطقه ایست و هرگزبه گویندگان و متکلمین به زبان فارسیِ دری اطلاق پذیر نتواند بود!

_ 7

شهریار غزلسرای بزرگ معاصر ایران که خود از آذربایجان برخاسته بود در این زمینه می گوید:

اختلاف لهجه ملیت نزاید بهر کس

ملتی با یک زبان کمتر به یاد آرد زمان

گر بدین منطق ترا گفتند ایرانی نئی

صبح را خواندند شام و آسمان را ریسمان

بی کس است ایران ، به حرف ناکسان از ره مرو

جان به قربان تو ای جانانه آذربایجان!

دکترغلامحسین ساعدی نویسندهء بزرگ ایران که خود آذری بود و به زبان مادری خودش هم سخت علاقمند بود و در روزگاران نوجوانی ، با فرقهء دموکرات آذربایجان همکاری کرده ئ به انتشار نشریه پرداخته بود، در بارهء زبان فارسی و اهمیتش درایجاد همبستگی ونقش ِ آن در وحدت ملی ما ایرانیان ، طی مصاحبه ای با رادیو بی بی سی می گوید:

« زبان فارسی ستون ِ فقرات یک ملت عظیم است .

من می خواهم بارش بیاورم .

هرچه که از بین برود ، این زبان باید بماند!»

(الفبا شماره 7 ص.10 چاپ پاریس ، سال 1365)